۱۵

امروز شعری درباره ماه مصنوعی که زاییده فکر
درخشان روس‌های آزاد است نوشته‌ام و با اینکه
حس میکنم این شعر در برابر واقعیت ~~[illegible]~~ علم و هنر
بشر چقدر کوچک است باز فکر میکنم راحت است
که من هم سهم ناچیز خود به نوع بزرگ آفرینندگان
ماه مصنوعی درودی فرستاده‌ام.

هفتم اکتبر ۱۹۵۷

خبرهای راجع به ماه مصنوعی را مرتب میخوانم و با تصور
اینکه آینده بشر چقدر درخشان و زیبا خواهد بود زندگی
میکنم.

این یک فرض نیست هم اکنون با جرأت میگویم
که روزی انسان از ماه گذشته در دنیای رویائی
به گردش
در مدار حلقه زرین زحل سرودها خواهند کرد

۱۹ اکتبر ۵۷

زندگی
در ~~[illegible]~~ هیچوقت هیچ چیز بقدر ماه مصنوعی مرا
خوشحال نکرده بود. من از بچگی - آن سالهای دور
که شبها در سطح بام خانه مان روی زمین میخوابیدم و با حسرت
آسمان پرستاره را تماشا میکردم، همیشه آرزو میکردم
بتوانم بستاره ها بروم. وقتی دیدم که در گذشته
آدمیان چنین آرزو را اغلب بپای دیوانگی گذاشته و میگذارند
من در چهره بشر آن کودکی را که آرزوی دیرین خود را میابد
و چقدر خوشحال شدم که اکنون در شوروی این آرزو دارد عملی
میشود.

خبر ~~[illegible]~~ پیدایش ماه مصنوعی مرا تکان داد و ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ درباره آسمانها داستانها رنگین و شوق انگیز
دلفریبانم را
ساخت. دو روز است این خبر را شنیده‌ام. از دیروز تا امروز
غیر از ماه مصنوعی درباره چیزی دیگر نتوانستم فکر کنم.

لک. هاشم اکبر
۱۹۵۷